گفت‌وگو
محمدصادق عبداللهی

گفت‌وگو با حجت‌الاسلام سیدعلی حسینی، امام جمعه بروجرد درباره سادگی و ساده‌زیستی مسئولان

کار به جایی رسیده که نان خریدن مسئولان می‌شود نماد ساده‌زیستی!

به همه شهر شماره موبایلم را داده‌ام / از زندگی مرفه برخی مسئولان گریه‌ام می‌گیرد مردم شهید ندادند که مسئولان در خانه ۵۰۰ متری زندگی کنند

برای هفتمین شماره از صفحه «زی مؤمنانه» تصمیم گرفتیم به سراغ حجت‌الاسلام سیدعلی حسینی امام جمعه محترم شهرستان بروجرد برویم. از شورای سیاستگذاری ائمه جمعه که پیگیر شدم، شماره موبایلی عایدم شد. تماس گرفتم و بی‌هیچ تشریفاتی با خودشان صحبت کردم و وقت مصاحبه را مشخص کردیم. برای هماهنگی‌های احتمالی تماسی هم با مسئول دفترشان گرفتم که گفت: «دفتر حاج‌آقا هیچ تشریفاتی ندارد و نیاز به هیچ نامه‌نگاری‌ای نیست.» خلاصه راهی بروجرد شدم. حرکت نکرده از دفترشان زنگ زدند و ناهار هم وعده‌مان گرفتند. از بدو ورود به بروجرد با استقبال گرم بچه‌های دفتر امام‌جمعه روبه‌رو شدم. گرمای خون لری‌شان آنقدر چشمگیر بود که با اینکه هیچ‌گاه قدم به آن خطه نگذاشته بودم، احساس می‌کردم به زادگاه خودم آمده‌ام. حاج‌آقا هم با روی گشوده و لب خندان این مهمان‌نوازی را تکمیل کرد. در لحظات اول گفت‌وگو هدف مصاحبه را که حضورشان توضیح می‌دادم، گفت: «ما طلبه‌ها مثالی داریم به این مضمون که گاهی تعریفی را می‌شنوی اما وقتی می‌روی و از نزدیک می‌بینی پشیمان می‌شوی» اما این حرف در حق ما صدق نکرد و هر آنچه بیشتر دیدیم و شناخت‌مان کامل‌تر شد، حرف‌ها و شنیده‌هایمان بیشتر ثابت شد. او به واقع طلبه ساده‌ای بود که بارها در طول مصاحبه از درد اشرافیت برخی مسئولان و دور شدن‌شان از سیره امام خمینی(ره)، اشک به چشمانش آمد. ماحصل این گفت‌وگوی گرم در دل پاییزی سرد، مصاحبه‌ای خواندنی و آموزنده شد که در ادامه پیشکش چشمانتان است.

اگر اشکال ندارد از این موضوع شروع کنیم؛ بسیاری از اشخاص به ویژه روحانیون که وارد ساختار سیاست می‌شوند، به صورت قانونی مزایا و حقوقی دارند که گاهی نسبت به درآمد عموم مردم بسیار بالاست. به نظر شما چطور باید با این حقوق و مزایا از مسئولی انتظار ساده‌زیستی داشت؟

به نظرم منافاتی ندارد؛ حضرت امام خمینی(ره) با وجود اینکه در خمین املاک بسیار داشتند اما زندگی‌شان بسیار ساده و فقیرانه بود. جد ایشان در خمین املاکی داشت که به ایشان ارث رسیده بود. بعد هم دستور دادند و املاکشان را بین نیازمندان تقسیم کردند. الان در خمین آنجایی که ملک ایشان بوده، به نام کوی روح‌الله نام‌گذاری و ساخته شده است. امام(ره) فقیر نبود اما زندگی فقیرانه‌ای داشت. لذا مسئولی که آن حقوق را بهش می‌دهند جا برای مصرفش زیاد است. نیازمندان زیادی در جامعه و حتی اقوام و آشنایان هست که می‌توانند این حقوقشان را بین آنها تقسیم کنند. منظور این نیست که حالا خودش در فقر و تنگنا زندگی کند؛ نه! اما از مسئول جمهوری اسلامی انتظار زندگی معمولی می‌رود.

معمولی که می‌فرمایید از نگاه شما چه تعریفی دارد. مثلاً شنیده‌ام حضرتعالی با وجود دیسک کمر و درد زانو اجازه خرید مبل را برای منزل نمی‌دهید؛ به نظرتان داشتن مبل مخالف ساده‌زیستی است؟

البته اینطور که شما گفتید نیست. من هم اگر نیاز باشد مبل می‌خرم ولی خب سعی می‌کنم چیزی را بخرم که در دسترس عموم طبقات مردم هست. نه اینکه چیزی بخرم که بسیاری از مردم نتوانند حتی فکرش را بکنند. من با اسراف، تشکیلات و تجملات مخالفم ولی خب اینطور هم نیستم که بگویم سخت بگیرید. من فکر می‌کنم ساده‌زیستی یعنی حذف زوائدی که می‌شود بدون آنها هم زندگی کرد. اگر مثلاً با ماشین معمولی مشکل و نیاز انسان حل می‌شود چه نیازی به ماشین‌های چند صد میلیونی است؟ آدمی هم می‌تواند نیاز خود را با کالای لوکس تأمین کند هم می‌تواند با کالای متوسط و معمول. گاهی بعضی‌ها برای خودشان نیازسازی هم می‌کنند و مثلاً می‌گویند حتماً باید فلان وسیله منزل آنطور باشد یا به اسم نیاز هر سال تمام وسایل خانه را عوض می‌کنند. خب اینها دیگر واقعاً اسمش زندگی معمولی نیست و مصداق تجملات و خلاف ساده‌زیستی است.

فکر کنم با همین نگاه بسیاری از تشریفات دفتر را هم کم کرده‌اید.

بله یکسری چیزها را سعی کردم کمتر کنم. البته خمین که بودم، هم دفتر و هم منزلم خیلی ساده‌تر از اینجا بود. اینجا که آمدم بعضی چیزها را که تصور می‌کردم، زائد است کم کردم. مثلاً کیوسکی بود که روزانه در سه شیفت، شیفتی هم دو نفر نگهبانی می‌دادند. من دیدم شش نفر از نیروهای انتظامی باید وقتشان را صرف اینجا کنند. فرمانده سپاه، اطلاعات و نیروی انتظامی را دعوت کردم و گفتم من نظرم این است که اینها را بردارم. شما مسئول امنیت هستید. ببینید می‌شود یا نه که گفتند می‌شود و برداشتیم یا مثلاً در کوچه با تقریباً یک و نیم متر از دیوار میله‌هایی را کوبیده بودند که کسی ماشینش را پارک نکند یا چند تابلوی توقف ممنوع جلوی در دفتر زده بودند که من دیدم خیلی از اینها معنا ندارد و زائد است.

این تشریفات را متأسفانه در دفاتر مسئولان مختلف در تمامی رده‌ها می‌بینیم. بعضی از آقایان حتی سر کوچه‌ای را که در آن منزلشان است، با کیوسک نیروی انتظامی بسته‌اند. فکر می‌کنید چه شد که کار به اینجا کشیده که مجبوریم با این به قول شما زوائد بجنگیم؟

چه عرض کنم! ما باید سیره اهل بیت(ع) را که در واقع امام(ره) پیرو آن بود، الگوی خود قرار دهیم. اگر درصدی از برخورد، تواضع، اخلاق، گذشت، محبت، دلسوزی و مردمی بودن ائمه را به کار بگیریم، خیلی از این اتفاقات نمی‌افتد. بارها شنیده‌اید گاهی که پیامبر(ص) از مسیری عبور می‌کردند و کودکان از ایشان می‌خواستند همبازی‌شان شوند بدون وقفه قبول می‌کردند. این باید برای ما الگو و درس باشد. قرآن فرمودند: پیامبر برای ما اسوه حسنه است. باید این اسوه را در زندگی‌مان پیاده کنیم. نقل است یک نفر که تحت تأثیر تبلیغات سوء علیه اهل بیت(ع) بود از شام به مدینه می‌آید. او بر خودش واجب می‌دید که حضرت سیدالشهدا(ع) را پیدا و به او بددهنی کند. پرسان‌پرسان آقا را پیدا کرد تا که چشمش به حضرت افتاد، شروع کرد به ناسزا گفتن اما امام فقط گوش داد، نه صورتش را برگرداند نه فحش‌هایش را قطع کرد. قشنگ گوش داد تا هر چه دلش می‌خواهد بگوید. وقتی تمام شد، حضرت فرمودند: برادر می‌بینم غریبه‌ای؟ خسته‌ای؟ منظورشان این بود نکند این حرف‌ها از خستگی باشد. فرمودند: منزل ما جا هست برای استراحت. اگر گرسنه‌ای ما غذا داریم؟ اگر مشکل دیگری داری بگو تا حل کنم؟ خیلی ناراحتی! این آدم یکدفعه فرو ریخت. ما چند درصد این حرف‌ها را پیاده می‌کنیم؟ چقدر سعی می‌کنیم زندگی خودمان را به زندگی پیغمبر و ائمه نزدیک کنیم؟ به قول آقای بهجت بعضی‌ها آنقدر بزرگ

> شماره موبایلم را در نماز جمعه اعلام کرده‌ام. به مردم گفته‌ام تلفنم را یادداشت کنید هر کس کار داشت زنگ بزند. همه مردم شماره‌ام را دارند؛ از پیرزن، پیرمرد، جوان و همه قشری الان زنگ می‌زنند و مشکلاتشان را می‌گویند

> من یکبار خواستم بروم نماز؛ سرباز دفتر گفت: فلانی می‌خواهی خیابان را خلوت کنم؟ گفتم: برای چه خلوت کنی؟ گفت: چون شما می‌خواهید بروید نماز! گفتم: اولاً که من پیاده می‌روم، بعدش هم مگر کی می‌خواهد برود که می‌خواهی از این کارهای طاغوتی بکنی؟! یا بعضی اوقات بچه‌های دفتر لطف دارند و می‌خواهند کفش من را جفت یا در ماشین را برایم باز کنند؛ به همه‌شان تذکر داده‌ام!

مختلف در تمامی رده‌ها می‌بینیم. بعضی از آقایان حتی سر کوچه‌ای را که در آن منزلشان است، با کیوسک نیروی انتظامی بسته‌اند. فکر می‌کنید چه شد که کار به اینجا کشیده که مجبوریم با این به قول شما زوائد بجنگیم؟

چه عرض کنم! ما باید سیره اهل بیت(ع) را که در واقع امام(ره) پیرو آن بود، الگوی خود قرار دهیم. اگر درصدی از برخورد، تواضع، اخلاق، گذشت، محبت، دلسوزی و مردمی بودن ائمه را به کار بگیریم، خیلی از این اتفاقات نمی‌افتد. بارها شنیده‌اید گاهی که پیامبر(ص) از مسیری عبور می‌کردند و کودکان از ایشان می‌خواستند همبازی‌شان شوند بدون وقفه قبول می‌کردند. این باید برای ما الگو و درس باشد. قرآن فرمودند: پیامبر برای ما اسوه حسنه است. باید این اسوه را در زندگی‌مان پیاده کنیم. نقل است یک نفر که تحت تأثیر تبلیغات سوء علیه اهل بیت(ع) بود از شام به مدینه می‌آید. او بر خودش واجب می‌دید که حضرت سیدالشهدا(ع) را پیدا و به او بددهنی کند. پرسان‌پرسان آقا را پیدا کرد تا که چشمش به حضرت افتاد، شروع کرد به ناسزا گفتن اما امام فقط گوش داد، نه صورتش را برگرداند نه فحش‌هایش را قطع کرد. قشنگ گوش داد تا هر چه دلش می‌خواهد بگوید. وقتی تمام شد، حضرت فرمودند: برادر می‌بینم غریبه‌ای؟ خسته‌ای؟ منظورشان این بود نکند این حرف‌ها از خستگی باشد. فرمودند: منزل ما جا هست برای استراحت. اگر گرسنه‌ای ما غذا داریم؟ اگر مشکل دیگری داری بگو تا حل کنم؟ خیلی ناراحتی! این آدم یکدفعه فرو ریخت. ما چند درصد این حرف‌ها را پیاده می‌کنیم؟ چقدر سعی می‌کنیم زندگی خودمان را به زندگی پیغمبر و ائمه نزدیک کنیم؟ به قول آقای بهجت بعضی‌ها آنقدر بزرگ می‌خواهند و از هر کس این را ببینند، مرید او خواهند شد. من گاهی نگاه می‌کنم و وضعیت مردم و فاصله آنها تا زندگی بعضی از مسئولان را می‌بینم، واقعاً از عمرم سیر می‌شوم. نمی‌دانم چطور بعضی‌ها وجدانشان اجازه می‌دهد اینطور زندگی کنند. بعضی‌ها واقعاً راه را گم کرده‌اند! اگر ذره‌ای ما با اهل بیت سنخیت داشته باشیم و کمی به کارهایمان رنگ و بوی خدایی بدهیم خیلی از مشکلات حل می‌شود. باید در خودمان اخلاص ببینیم. اگر دنیا را مزرعه آخرت بدانیم دیگر به این میز و صندلی‌ها و زندگی دو روزه دل نمی‌بندیم.

می‌شود ریشه این اشرافیت را کمرنگ شدن اخلاق و معنویت در میان مسئولان دید؟

شکی نیست که اینها ناشی از کمبودها و ضعف‌های اخلاق، تقوا و اعتقادات است. اینها ریشه در حرص زدن برای دنیا، حب نفس و حب ریاست است. عرض کردم اگر اینها در آدمی کم شود و کمی کارها رنگ و بوی خدایی بگیرد خیلی از مسائل حل می‌شود.

چند وقت پیش در شبکه‌های اجتماعی عکسی منتشر شد که شما را در حال خرید نان نشان می‌داد. خریدهای شخصی را خودتان انجام می‌دهید؟

نه همیشه. گاهی بچه‌های دفتر و دوستان سرباز خرید می‌کنند، گاهی هم من برای همه آنها خرید می‌کنم.

ماجرای آن عکس چه بود؟ خودتان چه واکنشی داشتید وقتی عکس و بازخوردهای آن را دیدید؟

وقتی فهمیدم اول آن بنده خدایی که عکس را منتشر کرده بود پیدا کردم و به او زنگ زدم. گفتم فلانی حلالت نمی‌کنم. گفت به خدا قصد بدی نداشتم. گفتم اولاً این کار همیشه من نیست. ثانیاً هنر که نکردم رفتم نان خریدم. ببینید کار به کجا رسیده که نان خریدن ما شده امتیاز!

بعضی‌ها بهانه‌شان برای انجام ندادن این امور روزمره امنیت است. می‌گویند اگر ما خودمان برویم خرید کنیم چه می‌شود و چه می‌شود! شما تا حالا شده است که اتفاقی برایتان بیفتد؟

آقایان باور کنند هیچ خبری نیست. هیچی! چند وقت پیش که کارگران شهرداری برای مسائل مالی تجمع کرده بودند. بعد از اینکه تلاش کردم مسئولان اجرایی مشکل را حل کنند، خودم به میدان رفتم. قبلش هم از استاندار برای حل مشکلات و پرداخت مطالبات قول گرفتم. رفتم در میان جمع و شخصاً پیگیری کردم تا قول‌های استاندار عملی شود. بعد از آن جریان خیلی‌ها آمدند گفتند فلانی تو چرا رفتی در جمع اینها؟ خطرناک است و از این قبیل حرف‌ها! گفتم چه خطری برادر من؟ مگر خدایی نکرده این مردم آدمکش هستند؟ اینها هم مثل برادر ما می‌مانند. هیچ خطری نیست. نخیر!

من فکر می‌کنم آنها که بیشتر نمی‌آیند اتفاقاً اگر یکبار هم در میان جمعیت پیدایشان شود بیشتر در خطر هستند!

بله همینطور است. من یکبار خواستم بروم نماز؛ سرباز دفتر گفت: فلانی می‌خواهی خیابان را خلوت کنم؟ گفتم: برای چه خلوت کنی؟ گفت: چون شما می‌خواهید بروید نماز! گفتم: اولاً که من پیاده می‌روم، بعدش هم مگر کی می‌خواهد برود که می‌خواهی از این کارهای طاغوتی بکنی؟! یا بعضی اوقات بچه‌های دفتر لطف دارند و می‌خواهند کفش من را جفت یا در ماشین را برایم باز کنند؛ به همه‌شان تذکر داده‌ام! گفته‌ام من خودم دست دارم؛ فلج که نیستم. بار آخرتان باشد بخواهید این کارها را بکنید. اینها کارهای طاغوتی است!

حالا به نظرتان مردمی بودن مسئولان خلاصه در همین است که خودشان بروند نان بگیرند یا پیاده بروند مسجد؟

نه؛ ابداً! اینها کارهای معمولی است. مسئولی مردمی است که خودش را واقعاً خادم مردم بداند و سعی کند زندگی و بالاتر از آن خویش مثل مردم متوسط و پایین‌تر از متوسط باشد، مشکل مردم را بشنود و در حد توانش آنها را حل کند. هرجا هم نمی‌تواند صریحاً به مردم بگوید به این دلیل نمی‌توانم انجام دهم. من خودم شخصاً برای بعضی از مسائل هیچ وقت نامه نمی‌دهم چون نامه‌ها اکثراً تشریفاتی است. صادقانه می‌گویم برادر من، خواهر من می‌خواهی الان سرت را کلاه بگذارم و الکی خوشحالت کنم بعد هم اتفاقی نیفتد و مشکلت حل نشود؟ خب صادقانه می‌گویم نمی‌شود. من که می‌دانم اگر الان نامه‌ای به فلان مدیر کارخانه بزنم و بگویم این آقا را استخدام کن، فایده‌ای ندارد و آن مدیر نمی‌تواند کاری کند؛ چرا الکی این بنده خدا را بدوانم و وقت آن مدیر را هم بگیرم؟ شاید هم گاهی افراد از این برخورد دلگیر شوند ولی حداقلش این است، چند ماه معطل نمی‌شوند تا بعد هم بگویند فلان فلان شده نامه‌ای داد و فایده‌ای نداشت. من فکر می‌کنم صداقت با مردم و برخورد صمیمانه در مردم‌داری شرط است وگرنه صرف اینکه من بروم نانوایی چه فایده‌ای دارد. یک نکته دیگر هم اینکه مسئول باید صبر و حوصله داشته باشد. گاهی مردمی که به ساختارهای اداری آگاهی ندارند گلایه یا درخواست‌شان را به جایی می‌برند که مربوط به آنجا نیست؛ اینجا مدیر باید صبر و حوصله داشته باشد نه اینکه با برخورد قهرآمیز تشر بزند. مثلاً یکبار آقایی به من زنگ زد، شروع کرد گلایه کردن از یکی از مسئولان شهری؛ بعد هم گفت این زیر نظر شماست، شما باید اصلاح کنید. گفتم عزیز من این آقا کجا زیر نظر من است؟ ایشان را کس دیگری اینجا می‌گذارد، کس دیگری نظارت می‌کند؛ من هم در حد توانم می‌توانم تذکر دهم، چشم؛ اما خب همه چیز دست من نیست. لذا مسئول باید صبر و تحملش بالا باشد.

از توصیه‌نامه برای مردم فرمودید؛ شنیده‌ام فرزندی دارید که جایی مشغول کار نیست و اغلب به کسانی که برای اشتغال فرزندانشان به شما مراجعه می‌کنند می‌گویید من اگر می‌توانستم برای پسرم کاری می‌کردم!

این اطلاعات را شما از کجا آورده‌اید؟! (باخنده) بله گاهی می‌گویم به خدا خودم یکی دارم که در خانه بیکار نشسته است! پسرم هم به من می‌گوید بابا من شده‌ام ابزاری برای تو! می‌گویم خب برو کاری پیدا کن!

تحصیلاتشان چیست؟

فوق‌لیسانس روانشناسی است.

اینطور که شنیده‌ام هزینه زندگی‌تان را از باغی کشاورزی در الیگودرز تأمین می‌کنید؟

بله یک باغی داریم اما خیلی درآمد آنچنانی ندارد. این باغ ارث به ما رسیده است. چندتا درخت کاشتیم در حد مصرف میوه خودمان. چندتایی هم کندوی زنبور عسل گذاشته‌ایم که عسل خودمان و بچه‌ها را

تأمین می‌کند.

پس اقتصاد مقاومتی است!

بله یکسری کارهای اینطوری می‌کنیم ولی خیلی نیست.

و می‌گویند شما از ستاد ائمه جمعه و تدریس حوزه هم حقوق نمی‌گیرید؟

بله برای تدریس حوزه که چیزی نمی‌گیرم؛ ولی برای امامت جمعه مبلغ جزئی در حدود ۲۰۰، ۳۰۰ هزار تومان به حسابمان می‌ریزند.

۲۰۰، ۳۰۰ هزار تومان؟! یعنی امام جمعه یک شهر فقط ۳۰۰ هزار تومان حقوق دارد؟ پس چطور زندگی می‌کنند؟

بله واقعاً بیشتر از این نیست.

پس بعضی‌ها که ماشین‌های فلان سوار می‌شوند از کجا می‌آورند؟

لابد هدیه است؛ چون برای دفتر اینجا هم دقیقاً همین هدیه را بعضی از مسئولان می‌خواستند بدهند که ما قبول نکردیم. من قبلاً که در شهرستان ازنا بودم، پیکان داشتم. مدیر کارخانه آنجا که ماشین من را دید، خواست خودرویی به ما هدیه بدهد که من قبول نکردم. استان مرکزی هم که رفتم، دفتر استاندار خواست مبلغی را برای خرید خودرو بدهد که گفتم من ماشین دارم و بیشتر از پیکان هم نیاز ندارم. بعد اما حاج‌آقای گرکانی که امام جمعه مرکز استان مرکزی بود، گفتند من می‌خواهم خودرویی برای دفتر بخرم. ما هم گفتیم برای دفتر عیبی ندارد. خودرویی برای دفتر خریدند که همانجا گذاشتم و آمدم.

الان همچنان ماشین‌تان پیکان است؟

نخیر؛ پیکان را نیاز شد و فروختیم.

پس الان گذران زندگی‌تان همین حقوق دفتر و باغ کشاورزی و حقوق طلبگی‌تان است؟

بله تقریباً؛ البته یک بخشی هم حضرت آقا اجازه دادند از وجوهات برای هزینه‌های جاری دفتر استفاده کنیم.

آقازاده‌تان که فرمودید بیکار است روی زمین کشاورزی کار نمی‌کند؟

من چهار پسر دارم. سه تا از آنها شاغل هستند. یکی از آنها فعلاً بیکار است.

هر سه ازدواج کرده‌اند؟

بله.

ازدواجشان ساده بود؟

بله ساده بود. اولی ازنا ازدواج کرد و دومی خمین. ازدواج هر دوی اینها ساده بود و مراسم را در خانه گرفتیم. سومی اما چون تهران ازدواج کرد، تالار گرفتیم.

این را از این جهت پرسیدم که ببینم شما هم به معنای عرفی آقازاده دارید یا خیر!

نه اتفاقاً. پسر ما در ازنا رفته بود برای تعویض شناسنامه‌اش. شناسنامه‌اش را که داده بود طرف گفته بود چرا نگفتی پسر فلانی هستی که کارت را زودتر انجام دهم. او هم گفته بود خب من هم مثل بقیه سر نوبتم آمدم یا همین پسرم وقتی رفته بود سربازی، تابستان او را به زبیدات مرز عراق بردند که خیلی هوا گرم و داغ بود. زمستان هم منتقل شد سقز کردستان که خیلی سرد است. یکی از مسئولان نظامی گفت فلانی می‌خواهی کاری کنم پسرت را نزدیکت بیاورم؟ گفتم: هرگز! او هم مثل بقیه.

خدا خیرتان دهد؛ هر روز دیدار مردمی دارید؟

بله، هر روز ساعت ۱۰ تا اذان ظهر مردم می‌آیند و در همین اتاق صحبت می‌کنیم.

ورود برای همه آزاد است یا باید از قبل وقت بگیرند؟

نه، هیچ تشریفاتی ندارد.

دیدارهای مردمی فقط محدود به همین برنامه است؟

من هر شب در مسجد هم هستم. شماره تلفن همراهم را هم در نماز جمعه اعلام کرده‌ام. به مردم گفته‌ام تلفنم را یادداشت کنید هر کس کار داشت زنگ بزند. همه مردم شماره‌ام را دارند؛ از پیرزن، پیرمرد، جوان و همه قشری الان زنگ می‌زنند و مشکلاتشان را می‌گویند. هیچ خط دیگری هم ندارم. تلفن‌چی هم ندارم.

خب سرتان شلوغ نمی‌شود؟

بشود! وظیفه‌ام است. من تا توانم باشد همه را جواب می‌دهم. مگر اینکه جلسه‌ای باشم یا کلاس باشم. اینطور مواقع هم تلفن را می‌سپارم دست پسرم یا بچه‌های دفتر، می‌گویم هر کس زنگ زد یا یادداشت کنید بعداً زنگ بزنم یا عذرخواهی کنید بگویید فلانی الان قادر نیست جواب بدهد در فلان ساعت زنگ بزنید.

حضور در مسجد هم که فرمودید، مسجد ثابتی است؟

الان مسجد ثابتی هستم و فقط هفته‌ای یک شب می‌روم مساجد دیگر ولی در برخی ماه‌ها یک نفر کلاً می‌گذارم جای خودم و هر شب به یکی از مساجد شهر، به‌ویژه حومه، می‌روم.

استقبال و برخورد مردم چطور است؟

خیلی خوبند؛ خیلی. اینقدر مهربان و خوبند که واقعاً من شرمنده می‌شوم. بینی‌بین‌الله من کار خاصی برایشان نکرده و نمی‌کنم. یک طلبه معمولی هم هستم و زندگی طلبگی خودم را دارم ولی انصافاً و بدون تعارف خودم را خیلی خیلی عقب می‌دانم و شرمنده آنها هستم. به شورای سیاستگذاری هم گفته‌ام اگر کسی را بهتر از من پیدا کردید لحظه‌ای درنگ نکنید. من هم اصلاً نمی‌پرسم چرا.

برای مبارزه با اشرافیت مسئولان که فرمودید از ضعف اخلاق و تقوا نشئت می‌گیرد کاری هم در شهرستان انجام داده‌اید؟

ما برای مسئولان هر چهارشنبه جلسه اخلاق می‌گذاشتیم که البته الان مدتی است تعطیل شده است. صبح‌ها پیش از ساعت کاری نیم ساعتی صبحانه بود و بعد هم تا ساعت هشت بحثی را ارائه می‌کردیم تا مسئولان به کارشان لطمه نخورد منتها مشکلی که ما داریم نبود زیرساخت‌هایی مثل سالن اجتماعات مناسب در بروجرد است؛ سالن‌هایمان عمدتاً کوچک است و به درد این کارها نمی‌خورد.

برای مردم چطور؟

بعضی از بحث‌ها و توصیه‌ها را که عمدتاً در نماز جمعه مطرح می‌کنیم. برای مدارس و دانش‌آموزان هم سعی می‌کنم هر سه‌شنبه به مدرسه‌ای بروم و برای بچه‌ها صحبت کنم. حوزه هم که هر روز کلاس دارم منتها شخصاً راضی نیستم و معتقدم باید بیشتر از این کار شود و نقص‌ها را قبول دارم. کارهای دیگری مثل رادیوی شهری، تعلیم تیم‌های امربه‌معروف و نهی‌ازمنکر، طراحی و پخش لباس مناسب و... را هم سعی کرده‌ایم با کمک سپاه پاسداران انجام دهیم که ان‌شاءالله توضیحش بماند برای فرصتی دیگر.

پس قول می‌گیرم یک بار دیگر خدمتتان باشم تا درباره این موارد که اتفاقاً من هم درباره آنها شنیده‌ام و فکر می‌کنم یک نسخه عملی برای بخش‌هایی از بیانیه گام دوم انقلاب است، صحبت کنیم.

حتماً، ان‌شاءالله.